

زمانی یکی از متفکرین علم سیاست گفته بود " « در شرایط آرام ، افراد آنطوری که درباره خود صحبت می نمایند ، درشریط بحرانی نمی توانند همانطور تبارز نمایند ؛ بلکه آنطوری که هستند آشکار می شوند . « در (دوره) نسبتاً آرام سلطنت ظاهر شاه که " صلح و(امنیت) " در کشور حکمفرما بود و(درباره از این دوره) مردم با استفاده از آزادی های بالنسبه دموکراتیک به تظاهرات می پرداختند و اقدام به انتشار اخبار و جراید می نمودند ( توقیف) و مصادره نشریه ... تصادمات محصلین با پولیس \_ ۳ عقرب \_ جنبش روشنفکران مبارز و سایر تخاصمات و تضاد های درون {جامعه ی} آن وقت مورد بحث این نوشته نیست ) ، برخی از پیشتاازان و " پیشیزکان " جنبش دانشجویی و جریانات فکری ، بر ضد دولت وقت و همچنان علیه ایدئولوژیها و جریانات مخالف مکتب(فکری) خود سخن بازی میکردند ، تا(باصطلاح) خود را شخصیت ملی جا زده و سازمانهای مربوطه خود را از هر گونه وابستگی و بردگی ، چه داخلی ، چه خارجی مبرا و منزله وانمود سازند . از این جمله بودند کارمل ها ، تره کی ها ، امین ها ، حکمتیار ها و همقطاران شان .

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به مجوز(اتحاد)شوروی که داود خان را بر اریکه قدرت رساند . نخستین تکانی بود که همزیستی باهمی و سنتی قبایل ، اقوام و ملیت های کشور را به لرزه درآورد و پی آمد آن یعنی کودتای ننگین و خونبار ۷ ثور ۱۳۵۷(که) بدستور و [کمک] شوروی متحقق شد و اجتماع نسبتاً آرام و بهم فشرده را چنان تکانهای شدید و وحشتناکی داد که در کلیه ابعادش ترک و درز هول انگیزی برداشت . از هم پاشی وحدت نسبی ملیت ها و اقوام آغازیدن گرفت . نفاق و شقاق ، کشت و کشتار ، شفاوت و عداوت جاگزین آن گردید و از هر ترک و درز ، خون فوران زد .

تجاوز(وحشیانه) ارتش بی فرهنگ شوروی ، ترک و درز قبلی را هزار بار چاکتر و خونبارتر گردانید [ کودتای ننگین ۷ ثور در واقعیت امر علت العلل شد که معلول بعدی آن تجاوز ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی و تهاجم خون افشان باند های رهن و جنگ افروز جهادی به کابل اسارت کشیده بود ] که اقوام و عشایر کشور را بدانگونه تسلیخ و قصابی کرد که نظیرش در جهان تا کنون بوقوع نیبوسته است . بحران به اوجش رسید . توفان خون و آتش و انفجار راکت و " خمپاره " و...کابل بلاکشیده و(مردم) شکنجه دیده را بسان " هیروشیما " درهم کوبید ( با تفاوت اینکه در آن شهر نه دزدانی بودند که بغارتگری بپردازند ، نه بی ناموسانی بودند که به عفت خواهران و مادران شان تجاوز کنند).

( فاجعه) ۷ ثور مرگ متهورانه رهبرکودتای ۲۶ سرطان را ثبت تاریخ نمود ، در چرخش بعدی آتش مرگ مسخره و دراماتیک تره کی و امین را به نمایش گذاشت . مرگ مردک کودن [کودن سیاسی] مایه تمسخر و استهزا و مرگ جلاذ مغرور[ و از خود راضی و بی خبر از نیرنگ های بادار روسی اش] موجب تعجب عوام الناس گردید.

بحران در مرحله حادثتر و محسوسترش " شخصیت " منفور کارمل را به جهانیان شناساند و بدنبال آن پناهنده شدن مضحک جلاذ خاد را به دفتر " ملل متحد" بر کتیبه تاریخ رقم زد . بحران در قوام و جوشش بعدی اش با توفان خون و آتش مکیاژ و سرخاب چهره " پیشتاازان " راه " اسلام ، گلبدین حکمتیار ، ربانی ، سیاف ، مزاری و امثال شانرا زدوده ، سیمای زشت و واقعی آنان را چنان آفتابی و نمایان ساخت که بیننده را دچار تهوع و استفراغ نمود . [ و تجاوز ارتش امپریالیز امریکا بکشور، کنفرانس بن ، (تشکیل) اداره مستعمراتی به سر باندی کرزی،(تجمع) اینان در " شورا" ی استعماری و " عفو و بخشش همدیگر، بخصوص تشکل ("جبهه ملی") این خاینین ملی با دشمنان " ملحد " دیروزی شان ( خلق و پرچم و خاد) هاله ای " معطر " جهادی ، عبا و قبای متبرک اسلامی را از گرد پیکر کرم زده و (متعفن) شان دور نموده و شماری از هواداران ساده اندیش آنان را به وحشت انداخت ]

حکمتیار در همان سالهای آرام در تظاهرات خیابانی در قرب و جوار مسجد "پل خستی" دم از اسلام زده ، ارتباط و وابستگی با کشور های خارجی را در وجود سایر جریانات فکری می کوبید و خود و " نهضت(اسلامی) " اشرا " مستقل " و بدون وابستگی جلوه گر می ساخت .

حال برای صحت و سقم ادعای همان وقت [ این جنایتکار] که تا همین اکنون با بیشرمی و دیده درآیی از آن دم میزند ، ببینیم نشریه نامدار کشور ( امریکا ) که در راستای جنگ مقاومت مردم افغانستان ، حزب

موصوف را تا گلو مسلح نمود و از کمک ششصد ملیون دالری منهای پول " ته جایی " پاکستان بیشترین قسمت آنرا ، بطور ماهوار در توبره اش واریز نمود ، در وصف کمال و جمالش چه می نویسد :

« " پیتر سمونل امریکایی متن گزارش کمیته تحقیق بخش تروریزم مورخ اول مارچ ۱۹۹۰ کنگره امریکا در نیویارک تریبون " ۱۱ مارچ به نشر رسانیده و تلخیص آن بتاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۹۰ بزبان دری در جزوه ای بنام " گلبدین حکمتیار خاین ملی است یا جاسوس ، یا هردو ؟ " منتشره " وقف میوند به منظور تأمین حقوق و آزادی های بشری افغانها " مورخ ۲۷ دسمبر ۱۹۹۲ بچاپ رسیده که نگارنده بخشهای از آنرا در ذیل ارائه می نماید :

« حکمتیار در سال ۱۹۷۴ بدستور ذوالفقار علی بوتو بخاطر سرنگونی رییس جمهور داود در پاکستان کار کرده و تربیت یافته است . از سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶ گلبدین در سرویس جاسوسی پاکستان تربیت بیشتر کسب نموده و افسران پاکستانی او را یک شخص زرنگ ، بیرحم . تشنه قدرت تشخیص داده اند که بخار کسب عالیترین مقام از ارتکاب هیچ جنایتی دریغ نمیکند . سازمان جاسوسی پاکستان حکمتیار را یک اجنت کاملاً تحت اراده و کنترل خود شناخته و او را بالای افغانستان تحمیل کرده است . در تمام این مدت گلبدین رابطه نزدیک خود را با خاد و مشاورین شوروی حفظ کرده است. » ، « ... بیش از اینکه بر ضد حکومت کمونیستی افغانستان فعالیت نماید نیرو و منابع خود را در خنثی ساختن و از بین بردن نهضت مقاومت سایر مجاهدین بکار برده است . » ؛ « در سال ۱۹۷۹ سه منبع مستقل کریدت خیانت به کودتای پلان شده اسلامی را علیه حکومت کمونیستی در کابل به گلبدین نسبت داده اند ... » ، « ... عبدالحق قوماندان دیگر مجاهدین میگوید که گلبدین نسبت به روسها بیشتر مجاهدین را بقتل می رساند ... » . ( صفحات ۹، ۱۳، ۱۲ ) همچنان در صفحات دیگر جزوه ، سند مهم و جالبی چاپ شده که عیناً آنرا نقل می نمایم

« کشف یک سند »

« متن آن سند سری »

« مدیریت عمومی آرشیف »

« استخبارات نظامی اسلام آباد »

« ۲۲ فبروری ۱۹۸۸ »

« به آتشه دفاعی سفارت پاکستان...  
موضوع اولویت ها و استراتیژی پاکستان »

« ۱- خروج عساکر روسی شرایط جدیدی را برای حل مساله افغانستان ایجاد میکند. بعد از سقوط رژیم کابل اوضاع اقتصادی و سیاسی در کشور نهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادر نخواهد بود بدون کمک وسیع خارجی بر کشور حکومت کند. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که از طریق آن کمک خارجی میتواند صورت گیرد.

۲- سیاست ما در قبال افغانستان بستگی به سه عامل دارد:

الف- تشکیل یک حکومت جدید از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند. نخستین وظیفه را کسب شناخت حتی المقدور تعداد زیادی ملل و قبل از همه کشور های اسلامی تشکیل خواهد داد . ما باید در این حکومت کمترین اشتراک عناصر طرفدار ایران را تأمین نمائیم . وظیفه دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهر های عمده مثل جلال آباد باشد که در آن حکومت جدید نصب خواهد شد و از آنجا تمام کشور را اداره خواهد کرد . مجاهدین محتاج به تمام کمک های ممکن نظامی خواهند بود. باید مستشاران نظامی به آنها در ایجاد چیزی شبیه یک اردو منظم کمک نماید. دخالت و اشتراک پاکستان لازم است تا اوضاع کنترل شود- منافع ملی ما حفظ گردد.

ب- سقوط رژیم کابل میتواند از دو طریق صورت گیرد. این کار باید از طریق محاصره کابل و به تعقیب آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره کامل اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل منتج گردد، انجام یابد- برای این منظور ما باید تلاش کنیم تا در حلقهات نظامی کابل نفوذ نمائیم. بسیار با اهمیت است که نفوذ ما در حکومت جدید تحکیم یابد و اشخاص مورد اعتماد ما در آن جابجا گردند. آنچه که حایز اهمیت عظیم است ایجاد شرایطی است که در آن عملکرد های عادی این حکومت صرفاً در صورت حضور مشاورین ما امکان پذیر گردد.

ج- اعاده صلح و آغاز اعمار مجددکشور یک پروسه طولانی و دردناک خواهد بود . ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این پروسه را کنترل کنیم بلکه در آینده ادغام تدریجی ساختار اقتصادی و سیاسی ما را

به چنان طریقی تأمین کنیم که منتج به اتحاد نزدیک بین پاکستان و افغانستان [ کلمه گردد بعد از ذکر نام افغانستان در سند تذکار داده نشده- پ . لیان ] این امر سر انجام می تواند به کنفدراسیون افغانستان و پاکستان بیانجامد- این اندیشه حمایت وسیع را در میان نظامیان و عموم مردم کسب خواهد کرد - باین وصف فعالیت تبلیغاتی ماهرانه لازم خواهد بود تا افکار عامه پاکستان و جهان به آن عادت کند.

۳- وضع هنوز هم متشنج است و مستلزم احتیاط می باشد. اطلاعات مفصلتر شما مورد قدر دانی ما خواهد بود و باید بزودترین فرصت برای ما گسیل گردد. «  
« در غیاب مدیر عمومی استخبارات »  
« دگروال محمد ارشاد چووری »

آیا ادعای همیشگی حکمتیار فاسد که خاینانه خواهان کنفدراسیون افغانستان و پاکستان می باشد هر گونه شک و تردید را در اعتبار و صحت سند فوق نفی نمی کند ؟  
و حال مراجعه میکنیم به فاکت های از زندان پلچرخ ، این محراق نهایت مهم سیاسی که نگارنده ( چون سایر مبارزین زندانی شده توسط دولت دست نشاندۀ سوسیال امپریالیزم شوروی) شاهد عینی کار و کردار اعضای حزب اسلامی در آنجا بوده است .  
« KGB از سه عرصه یعنی از محیط تغذیه احزاب و سازمان ها چه در داخل ، چه در خارج از کشور ، از جبهات و از زندان ها بداخل احزاب و تنظیم های جهادی کانال های استخباراتی کشید و شبکه هایش را از مسیر این کانال ها تا سطوح بالایی اهرم تشکیلاتی آنها رسانید .  
تجاوز سوسیال امپریالیزم روس به افغانستان و قتل امین جلاد بدست جنرال روسی از یکطرف و حبس تقریباً یک صد و بیست ( ۱۲۰ ) تن از اعضای رهبری فرکسیون خلق و اعدام چند تن از اعضای بلند پایه آن از سوی دیگر، موجب تشنّت و سراسیمگی در میان خلقی ها شد.  
بخش قابل ملاحظه ای از اعضای مخفی آن فرکسیون ( خلق ) که قبل از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ در رابطه مستقیم با KGB قرار داشتند ، بدستور آن سازمان رهسپار پاکستان ، ایران ، هند ، انگلستان ، آلمان و سایر کشور های غربی گردیدند. اینها به امر مشاورین نظامی روس ، شتابزده خود را در احزاب و تنظیم های اسلامی بویژه حزب گلبدین جابجا نمودند و سایر رفقای نظامی فراری و خشمگین شان را با حيله ها و بهانه های مختلف از قبیل " حکمتیار صاحب از جمله رفقای خود ماست " ، تسخیر احزاب اسلامی از درون و تصرف قدرت دولتی از طریق آنان بخاطر نجات " انقلاب ثور " و انتقام گیری از حریفان در توبره مداری - حکمتیار - انداختند.

احزاب ، بطور اخص حزب اسلامی گلبدین و اتحاد اسلامی سیاف ، خلقی های سرنگون شده و کلمه خوانده را با آغوش باز پذیرفتند ( طرفداران امین با سیاف و طرفداران تره کی با حکمتیار صیغه شدند ) ؛ همچنان تعداد از آنها که مخفی ماندند، بدون افشای هویت خلقی شان موفق شدند به مسئولیت های در آن احزاب برسند .

قسمتی از بدنه اصلی فرکسیون خلق که همدوش ارتش متجاوز روس با مجاهدین واقعی جنگیدند ، در جریان جنگ و یا قبل از آن باین احزاب ارتباط قایم نموده و به شکل " تسلیمی " در صفوف آنها قرار گرفتند . اینها وظایف متنوعی را در درون آن احزاب انجام میدادند از جمله اشکال کار برد اسلحه پیشرفته تر روسی ، آموختن رموز و فنون اکادمیک جنگ و مانور های نظامی و ... بدینترتیب آنان موقعیت خود را در بخشهای نظامی آن احزاب هم تحکیم می بخشیدند .

در زندان پلچرخ به غیر از اعضای رهبری خلق که جدا از سایر زندانیان نگهداری می شد و بنام " باند امین " مشهور بودند ، تعدادی قابل توجه خلقی ها نیز بین سایر محبوسین قرار داشتند. اینها یا از جبهات یا از حوزه های احزاب اسلامی ، یا از محل وظایف شان در قشله ها و قرارگاههای عسکری و یا از کمیته های حزب دموکراتیک خلق گرفتار و زندانی شده بودند . بعد از ماه حوت سال ۱۳۶۲ اداره سایر بلاکهای زندان پلچرخ به استثنای بلاک های ۱ و ۲ مربوط وزارت داخله گلاب زوی \_ این جاسوس شناخته شده روس \_ شد . به همین سبب فعالیت استخباراتی ( خلقی ) های توظیف شده در داخل سلولهای محبس محسوستر و ملموستر شده رفت .

اینها در حلقه های آموزشی و پرورشی احزاب اسلامی که در داخل سلولها دایر میشد [ لازم بتذکار است که در درون زندان پلچرخ امکان دایر کردن حلقه و یا حلقات آموزشی از جانب زندانیان واقعی وجود نداشت ؛ زیرا دولتی که زندانی را در داخل زندان \_ که بمثابه کام و دندان بود \_ در یک شبانه روز، هزار بار میجوید

تا هضمش کند. یا بعبارت رساتر به تسلیم وادارش نماید، چطور میتوانست اجازه دهد که دشمنانش، اندیشه و تفکرات سیاسی شانرا در میان زندانیان - که محیط بی چون وچرای تغذیه سیاسی و اطلاعاتی اش بود - پخش نمایند و آنانرا به مقاومت علیه خودش وادارند. ( در حالات کاملاً استثنایی و زود گذر، دایر شدن همچون حلقه‌ها از جانب زندانیان واقعی دیده شده بود، که مجال بیان آن در این نوشتار نیست ) ؛ مگر بطور موجز و فشرده بایست تذکار داد که هرگاه مسئول حلقه، خود عضو نفوذی خاد در آن نهاد و یا تنظیم می بود و یا فردی ضد دولتی که در "دوره تحقیق و شکنجه" و یا بعد از آن ( دوره "عملیات اپراتیف" ) ترک راه و آرمان نموده به دولت دست نشانده پیوسته بود. در چنین صورتی حلقه آموزشی بکار خود ادامه داده میتوانست ؛ و ادامه کار تدریسی حلقه در شکل دیگرش منوط میشد به اینکه در درون حلقه مورد بحث عضو یا اعضای ناشناخته اطلاعات زندان حضور میداشت. در چنین صورتی تا زمانیکه اطلاعات زندان ادامه کار استخباراتی اجنت اشرا در میان حلقه تدریسی لازم میدانست، حلقه بکارش تداوم می بخشید. در غیر آن مسئولین اطلاعات زندان حلقه را شکستاده هر کدام را از هم جدا نموده به اتاقهای دیگر انتقال میداد ( « شمه ای از فعالیت های کی جی بی در افغانستان » نوشته ش. ن. ستیزمند ) [ اشتراک نموده وظایف و فعالیت متنوع اطلاعاتی را بخاطر نجات " انقلاب ثور " انجام می دادند. فی المثل اختلافات نژادی، قومی، زبانی و منطقه ای را بین زندانیان بیشتر دامن زده ؛ پشتونهای احزاب اسلامی را در تقابل با تاجیک و سایر اقوام دری زبان آن احزاب قرار میدادند. گاهگاه دامنه این مخالفت ها منجر به خونریزی بین طرفین میگردد. درین تحریکات و بهم اندازی ها خادی ها و ستمی ها از حریفان خلقی شان فعالتر بودند. خلقیهای نفوذی بعد از رهایی از زندان بدون درد سر و توسل به حيله و نیرنگ خلقی گونه، یگراست بداخل احزاب اسلامی می رفتند و خود را در زیربال آنان قرار میدادند.

فعالیت خلقی ها از آغاز تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان، در میان احزاب محمدی، مولوی خالص، سیاف، بویژه گلبدین، یکی از عوامل زمینه ساز ادغام تشکیلاتی حزب اسلامی با بدنه اصلی فرکسیون خلق در داخل کشور بعد از کودتای تنی - حکمتیار بود.

B.G.K اجنت های آموزش دیده اشرا بگونه های مختلفی از داخل زندانها خارج مینمود و آنها را بدرون احزاب اسلامی گسیل میداشت. مثل عنایت یک تن از خلقی های ده یحیی کابل که در سال ۱۳۵۹ بخاطر عضویت در حزب گلبدین محکوم به ۱۶ سال حبس شده بود. وی ریشش را هر روز می تراشید و («روشنفکرانه») صحبت می نمود. با عده ای از زندانیان ( چپ انقلابی ضد شوروی ) ظاهراً محترمانه و بدون تعصب، صحبت سیاسی می نمود. با نگارنده نیز یکبار، راجع به جنگ مقاومت صحبت نموده بود.

نگارنده و یکی دو رفیق هم سلول اش به اینباور رسیدند که موصوف خلقی بوده و با اداره اطلاعات زندان نیز رابطه برقرار کرده است. عنایت در سال ۱۳۶۲ در سمت شرقی منزل سه بلاک ۱ ( مقر قوماندانی عمومی زندان پلچرخی ) دایماً با یک تن از جوانک های خادی زیر پوشش حزب اسلامی گشت و گذار داشت. در همین روز ها رفت و آمد "ملنگ ده سبزی" قوماندان سرشناس گلبدین را زندانیانی که در بلاک ۱ سمت شمال محبوس بودند، به آسانی دیده می توانستند. نگارنده نیز یک بار آمدن او را به صحن بلاک ۱ دیده بود. "ملنگ" لباس نظامی به تن داشت و مدال هایی بروی سینه پَرکینه و کتیف اش خود نمایی می کرد. مو های چپ و برقیش تا پایینتر از شانه هایش می رسید. هر باری که وی بداخل زندان پا می گذاشت، قوماندان عمومی ( خواجه عطا محمد وفا ) به پیشوازش می شتافت. و بعد از مدتی سرباز موظف بداخل سلول آمده عنایت را با خود به مقر قوماندان عمومی می برد تا با ملنگ ملاقات نماید.

حال به یاداشتهای پیکره بندی شده در رابطه با حزب اسلامی در زیر توجه نمائیم:

\*- بعد از دومین روز اشغال کابل توسط ارتش سراسیمه روس، تعداد زیادی از زندانیان دوره امین جلاذ ؛ مثل داکتر رزبان، داکتر هاشم مهربان، داکتر دادگر و تعدادی از انجنیران، معلمان، استادان و روشنفکران، که تا آن روز بزیر ساطور امین جلاذ قرار نگرفته بودند، به چنگ دژخیمان نهایت بیرحم خاد افتادند. این خاینان، وطنپرستان فوق الذکر را که دولت دست نشانده خطرناک تشخیص داده بود، به قتل رسانده و خون پاک شانرا بگردن دستپاک خود یعنی امین انداخته متباقی را از زندان رها نمودند. پنج تن از محبوسین دوره امین جلاذ را نه اعدام نمود و نه آزادشان کرد. از این پنج تن مشهور دو تن آن از زمره کادر های بلند مقام و مهم حزب اسلامی بودند. یکی از این دو بنام معلم کبیر مشهور به "وزیر معارف گلبدین" در زندان شناخته شده بود. دیگرش اورنگ نام داشت. مسئولین زندان وی را " معلم کبیر " صدا می زدند. قیدش ۱۶ سال تعیین شده بود ؛ با (اداره) اطلاعات رابطه مخفیانه داشت. [ از پنج تن دیگر اولی اسمش خلیل و دومی آن حنیف نام داشت. هر دو به ارتباط سازمان اخگر در دوره امین گرفتار شده بودند. اینها هم دارای قید های

کم بودند فرد سومی انور و چهارمی آن موسی نام داشت که در رابطه انفجار درکارته سخی گرفتار شده بودند. قید انور اضافه از چهار سال نبود با تخفیف در حبس رها گردید. دومی که محصل در فاکولته حربی بود قیدش کمتر از ده سال تعیین شده بود. و شخص پنجمی " کاکا خال" محمد نامیده میشد. (البته بگفته ی خودش ۱۶ سال قیدش تعیین شده بود) در رابطه پنج فرد بعدی بخصوص دو فرد اخیر الذکر در نوشته های بعدی مطالبی بیان خواهد شد [

\*- در نیمه سال ۱۳۵۹ بدستور مشاورین نظامی روس اداره زندان دو سلول بزرگ را در منزل اول بلاک ۲ برای "کارگاه" تخصیص داد تا زندانیان را اغفال نموده بکار کردن در آنجا جلب نماید. یک تن از محبوسین حزب گلبدین بنام حاجی لطیف ظاهراً داوطلبانه حاضر شد تا سرمایه ابتدایی کارگاه مذکور را که بالغ بر ... صد هزار افغانی می شد به دولت دست نشانده اهدا نماید. عمال و همکاران نیمه مخفی خاد زندانیان بخصوص آنانی را که در جریان تحقیق و شکنجه های وحشیانه جلادان خاد سست شده و خواهان آرام زیستن و زود رها شدن بودند و همچنان محبوسین بی بضاعت و بی پایواز را به کار در کارگاه تشویق می نمودند [ کارگاه یا " سنگر تسلیمی" یکی از محراق های اطلاعاتی بود که در آن - من جمله - بالای زندانیان نا آگاه و محتاج کار می شد تا در جهت دولت دست نشانده قرار گیرند ] .

\*- در ادبیات سیاسی بعد از پایان جنگ عمومی دوم " کاپو " نفرت انگیزترین اصطلاح بشمار می رفت . این اصطلاح هول انگیز در مورد آنعه از زندانیان در آلمان نازی بکار برده می شد که به همکاری و دستیاری با جلادان " اس اس " در داخل زندان های منهوزن " و " آشویتس " معروف بودند . " کاپو " ها در داخل ( زندان ها ) از هیچ نوع آزار و شکنجه همزنجیران خود روگردان نبودند به امید آنکه روزی مورد لطف و عنایت افسران خون آشام " SS " قرار گرفته آزادگردند . در درون زندان مخوف پلچرخ ؛ همچنان در زندان های ولایات " SS " های روسی و عمال خادی آنان کاپو هایی از همان قماش را تربیه نموده بودند . هرگز اتفاقی بوده نمی تواند که نخستین " کاپو " یعنی " باشی " در زندان پلچرخ عضو حزب اسلامی گلبدین بود. پوست خال خالی داشت . موهایش طلایی و رنگ چشمانش سبز بود. از همین جهت وی را " حشمت سبز " صدا می زدند . بسیار زیرک و بیرحم بود.

" حشمت سبز " که در کوچه عاشقان و عارفان کابل تولد یافته بود ، گفته میشد که درارتباط با واقعه سوم حوت ۱۳۵۸ گرفتار شده ، نامبرده در دوره تحقیق و دوره نظارت ( در مورد دوره نظارت میشود یک رساله کوچک نوشت ) در " کوته قلفی " ها و سلولهای مختلف انداخته می شد تا از زندانیان مجروح و زخمی و شکنجه دیده خبر و اطلاعات به چنگ آورد .

\* یکی از اعضای حزب اسلامی گلبدین (" احد پچق " ) که مسئولیت بخشی از اطراف جنوب کابل را داشت ، هنگام سرقت منازل مرتکب قتل های شده بود . بعد از گرفتاری در جریان تحقیق و شکنجه ( ۱ ) به جنایاتش اعتراف کرد و به دولت پیوست . احد پچق در باز جویی و شکنجه زندانیان با مستنطقین خاد سهیم می شد و از شکنجه دادن زندانیان لذت خاصی می برد . بهمین سبب اطلاعات زندان پلچرخ رتبه " باشیگری " را بوی سپرد. بعد ها باشی عمومی شد ... .

\*- ... میرضانی که توسط مشاورین روسی زندان وخیم تشخیص داده می شد و نیز زخمیانی که از جبهه جنگ گرفته شده بودند بدست سرطیبب خلقی زندان مسموم شده و یا .... بقتل می رسیدند . همچنین غیرتمل برخی از محبوسین را که مشاورین نظامی روس لازم میدیدند در داخل شفاخانه زندان از بین می برد . امان الله پیمان عضو سازمان ... ؟ که در زندان به مرض شکر مصاب گردید و مدتهای مدیدی را در شفاخانه زندان سپری نموده بود به تعدادی از همزنجیرانش میگفت : " اگر من در شفاخانه تلف شوم مسئول قتل شخص سر طیبب خلقی می باشم . من به چشم خود دیده ام که او چگونه در هنگام شب جوان میرضی را که چپی بود و چهره ای مغولی داشت با نوک آرنجش کشت . "

زندانیان سر طیبب را " سری وژونکی " میگفتند . او دری را به لهجه لغمانی تکلم میکرد در صورتش داغ های چیچک مشاهده میشد و آواز به اصطلاح غور داشت . [ پسر جوان ، ورزیده با چشمان کوکره ای از حزب اسلامی ، همه کاره این " شفاخانه " بوده مورد توجه و لطف سرطیبب قرار داشت ]

\*- یکی از اعضای ISI بنام نثار احمد در بلاک ۱ برای اطلاعات زندان جاسوسی می نمود . وی در میان زندانیان در مورد دوستی ضیالحق و حکمتیار و شهرت " امیر حزب اسلامی " در پاکستان و جهان اسلام به تبلیغ علنی می پرداخت و مبارزین سرشناس سازمانهای انقلابی را با دقت شناسایی نموده " شهرت مکمله " آنان را به حافظه قوی اش می سپرد.

\*عضو دیگر ISI از اهالی چترال بود و زبان دری را شکسته تکلم می کرد. او نیز در خدمت اطلاعات زندان در بلاک ۳ قرار داشت. چند تن دیگر از اعضای ISI پاکستان نیز با آنکه حبس شان تعیین شده بود؛ اما از آنجایی که داشتن «پارچه ابلاغ» حاوی مدت قید از طرف «محکمه اختصاصی انقلابی» دولت دست نشانده روس نزد شان از اعتبار قانونی برخوردار نبود، خودشانرا طور معروف "به در دیوانگی" زده به امراض عقلی و روانی تمارض می نمودند، تا آنجایی که از شستن تن و بدن و لباس خویش خود داری ورزیده، اغلباً در داخل سلول بر روی دوشک هایشان ادرار و مدفوع می کردند؛ کادر های حزب اسلامی در خدمت «مجاهدین دیوانه شده در راه اسلام عزیز از کشور مسلمان و برادر پاکستان» قرار داشتند. و در شستن لباس، دوشک، بدن همچنان تراشیدن سنت های بالا و پائین شان، حتی در خوردن غذا به آنان از همدیگر پیشی می گرفتند، تا به کریدت امیرشان گلبدین در نزد ISI پاکستان بیفزایند.

حالا به شماری از اختطاف و ترور های مبارزین ضد تجاوزشوروی، توسط این باند وطن فروش در پاکستان اشاره می نمایم:

\*- انجنیر فتاح ودود از اعضای سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی ("ساوو") بعد از سپری نمودن ۶ سال قید، مدتی در کابل بود؛ چون احساس تعقیب میکرد از کابل به پشاور آمده در شعبه پروگرام مواد غذایی جهان مشغول کار شد. یک تعداد اعضای حزب اسلامی باشند گلدرد کوهدامن مربوط ولایت پروان که با فتاح ودود آشنایی داشتند، و به هویت سیاسی وی پی برده بودند، بعدا همین خاینان تروریست نامبرده را در پشاور دیده و شناخته بودند.

یکی از دوستان... طی نامه ای از پاکستان برایم نوشت:

"... فتاح را در سوم نومبر ۱۹۸۹ ربوده و در شب ششم ستمبر ۸۹ به شهادت رسانده اند..."

دختر انجنیر فتاح (فوزیه) که محصل فاکولته بود در نامه ای از پاکستان (مورخ ۱۹۷۰/۷/۲۷) عنوانی نگارنده چنین نوشت: "... پدرم را در سپتمبر ۱۹۸۹ چهار بجه دیگر از راه وظیفه اش انسان های وحشی این دشمنان بشریت اختطاف نمودند.. " همچنان خواهرانجنیر فتاح در دهلی جدید گفت: "... صاحب! موتر وان شعبه او عضو حزب اسلامی بود. یکی از آشنایان گلدرد ای ماکه در شعبه با برادرم کار میکرد و عضو حزب اسلامی بود همیشه از فتاح می خواست تا به خانه اش برود و در رفتن کانادا برایش مشوره دهد. حتما برادرم را موتر وان به خانه آن شخص برده است..." یکی از خواهر زاده انجنیر فتاح گفت: "... بعد از سه شب آشنای ما که از گلدرد بود و در زندان با مامایم بود به خانه ما آمد و دستهای خود را طوری بلند نمود که فکر می شد دعا می نماید. بعدا زیر لب چیزی های گفت و دستهایش را بروی خود کشیده و گفت: "خدا بیامرزش پشت موضوع نگریدید که برای خودتان خطر دارد"

\*- در همان ماه معاون لیسه ملالی پشاور، محموده معاش بعد از گذشتادن تقریباً چهار سال زندان پلچرخى بخاطر عضویت در سازمان "ساوو" به پشاور آمد و به تدریس در آن لیسه مشغول بود. روزی شخصی به دروازه مکتب آمده به چوکیدار مکتب اسم خود را گفته خواهان ملاقات معاون مکتب می شود. محموده دهن دروازه مکتب می آید و می بیند که شخص ناشناس در گرمی پشاور واسکت دلبی پوشیده است. آن شخص میگوید که خواهرم در کابل صنفی شما بود و می خواهد در اینجا معلم شود. محموده برایش می گوید "مکتب از همه مردم است خوش میشوم اگر در این مکتب بیاید". شخص ناشناس می گوید نامه ای از خواهرم برای شما دارم و دست خود را برای بیرون آوردن نامه داخل جیب خود میکند. محموده بشکل دست بردن فرد به جیب بغلی اش مظنون میشود. وهم در آن لحظه چشمش به گوشه تفنگچه می افتد و بشدت دروازه را بهم می زند. تروریست وحشی دوباره به زور دروازه را باز می نماید. مرمی از پهلویش گوش محموده رد میشود در فیر دوم و سوم در حال فرار به صحن مکتب پروت می نماید. در این اثنا چوکیدار ضارب را محکم می گیرد. شخص دیگری که امنیت ضارب را گرفته بالای چوکیدار فیر میکند و با هشت مرمی وی را مجروح می نماید. تروریست ها به اثر سر و صدای مردم فرار می نمایند. بعدا چوکیدار نیمه جان به شفاخانه برده شده و محموده را به خانه آورده و شب هنگام مامورین ملل متحد او و شوهر بیماراش را بجای مخفی انتقال میدهند.

\*- همین قسم ناصر زمانی که هشت سال را در زندان پلچرخى گذشتانده بود مسموم کردندو یک افغان ملتی را در ملای عام ترور نمودند و چند نفر دیگر را اختطاف کردند.

\*- در سال ۱۹۹۰ دفتر "نویسندگان افغانستان آزاد" مورد حمله وحشیانه نامردان جهل پرست قرار گرفت. یک تن از محافظین دفتر اختطاف و دومی بشدت زخمی شد.

\*- در ماه ... ۱۹۹۰ داکتر سعادت از حزب افغان ملت ترور شد و متعاقب ترور وی دگروال عبدالعزیز یک تن دیگر از اعضای همان حزب که بعد از سپری کردن سالها حبس در زندان پلچرخ وارد پشاور شده بود ترور شد. در رابطه با چگونگی ترور وی چیزی نمیدانم. اما وی مدتها با من هم سلول بود. ناگفته نماند که متاسفانه تمام اعضای رهبری افغان ملت در زندان تسلیم شدند. آنها اعلامیه ای در همکاری با دولت صادر نمودند. اعلامیه شانرا اطلاعات در در و دیوار زندان نصب نموده بود. اعضای افغان ملت در میان زندانیان از هیچگونه احترامی برخوردار نبودند و همه با دیده حقارت با آنان نگاه میکردند.

\*- در جنوری ۱۹۹۰ عبدالقیوم رهبر ترور و همراهش بشدت زخمی شد.

\*- در فیبروری ۱۹۸۷ مینا رهبر جمعیت انقلابی زنان افغانستان ترور شد.

\*- ترور مجروح، عزیز الفت، ربودن رحیم چینزایی، داکتر صمد درانی و داکتر فیض احمد و ده ها تن دیگر بیان گوی این واقعیت است که بخش تروریستی حزب اسلامی با همکاری قسمی خاد و با حمایت ISI این ترور ها و اختطاف های خایانه را انجام داده است.

در حیات سیاسی حکمتیار نقطه عطفی را نباید از دیدرس دور نگهداشت و آن اینکه: وی در سالهایی که مصروف درس در لیسه شیرخان بود توسط یک تن از اعضای مرکزی حزب دموکراتیک خلق ( نظام الدین تهذیب ) جذب گردید. گلبدین بعد از آموزش و پرورش در یکی از رده های کاملاً مخفی آن حزب، آغاز به فعالیت نمود. وی ماموریت یافت تا در "نهضت اسلامی" آنوقت نفوذ نموده فعالیت های آنرا از داخل تحت نظر گیرد. حکمتیار با زیرکی مختص بخود در کوتاه مدت موفق به نفوذ در درون آن "نهضت" شده خودش را با قالب جدید هم آهنگ ساخت. و عملاً بر ضد سایر جریانات فکری و ایدئولوژیک و جنبش محصلی ( دانشجویی) ملهم از آن قرار داده شد. چنانکه پلان قتل یک تن از مبارزان "جریان دموکراتیک نوین افغانستان" ( سیدال سخندان ) و ضرب و شتم شماری از منصوبین آن جریان محبوب مردم را در سال ۱۳۵۱ در ساحه پوهنتون کابل، که از جانب سازمان امنیت شوروی در پیشگیری از وخامت و تشنج بیشتر اوضاع سیاسی از یکسو و ایجاد رعب و وحشت و سراسیمگی در میان صفوف سایر جریانات مخالف از سوی دیگر، طرح شده بود، پیاده ساخت، تا کودتای منحوس ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بدون مخصه و تهلکه به آرامی پیاده گردد.

حکمتیار با شگرد و شیوه های گونه گون و دیکنه شده به وی، "نهضت اسلامی" اخوان المسلمین را غصب و افراد خودش را در رده ها و شاخه های تشکیلاتی آن بروفق مراد حزب ( خلق ) تعبیه کرد. البته چنین برگماری بعد از بدام انداختن موسسین آن "نهضت" انجام گرفت.

وی بعد از فرارش به پاکستان در اثر تماسها و مذاکرات مسلسل که مقامات ISI در رابطه با اوضاع پر تنش و بحرانی ناشی از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ داود خان و سمت حرکت تکاملی آن بجانب روسها، با نامبرده به عمل آورد؛ وی منافع آبی و آبی اشرا در وابستگی و چاکری بی چون و چرای آن سازمان جهانی و حامی بزرگش سازمان سیا امپریالیزم امریکا که وعده ثروت هنگفت و امارت افغانستان زیر "علم مبارک اسلام" را برایش داده بودند؛ دید. و برای رهائی از پایدوی و خبر چینی برای حزب دموکراتیک خلق، خود را به آنان فروخت، زیرا بنا بر طبع منفعت پرستانه ای که دارد بدرستی فهمیده بود که **بسان نظامیان فرستاده شده ی کشور های استعماری اروپا که بعد از سرکوب خونین بومیان سرزمینهای امریکای لاتین و بعد از مدتی حکمروایی در متصرفات، بمرکز فراخوانده می شدند و در بخشی از تشکیلات وزارت دفاع کشور های خودی ( در حالیکه مدالها و فیته ها و رداغ های رنگارنگ کشتار بومیان سر زمین های اشغالی زینت افزای روی شانه و سینه شان می شد، بکار مسلکی شان گماشته می شدند. و بعد از چندی زیر نام پر افتخار تقاعد به حاشیه پرتاب می گردیدند)؛ با وی نیز چنین معامله ای از جانب گماشتگانش صورت خواهد گرفت ( که در بهترین حالتش بعد از عودت موفقانه بسمت معین در وزارت عدلیه گمارده خواهد شد)؛ از همین خاطر در فکر تمرد و سرکشی از خواسته های پرورش دهنده ی قبلی اش یعنی حزب دموکراتیک خلق (به مفهوم نماینده KGB در افغانستان) که در خدمت جمهوریت داود خان قرار داشت، برآمده به CIA پیوست.**

گلبدین از بستر جنگهای خود جوش مقاومت [ که نه تنها کودتاچیان ۷ ثوری و جنایتکاران خادی رهبران واقعا ملی اشرا در پولیگونها و زندانها از بین بردند؛ بلکه خودش نیز بسان رفقای سابقه اش ده ها تن از آنان را در پاکستان با همکاری قسمی خاد و آبی اس آی اختطاف و ترور نموده است و همین طور در ایران به کمک واواک رژیم وابسته جمهوری اسلامی اقدام به چنین ترور هایی کرد] سود برده برای تداوم جنگ مقاومت که خواسته CIA بود، و جلب کمک های وسیعتر از کشور های غرب و وابسته چون ( عربستان) سعودی و... بالای مواضع سایر همسنگران جنگ مقاومت، همینطور بالای شهر زیبای کابل به هزاران راکت پرتاب نمود، حتی سنگر نشینان واقعی جنگ مقاومت را با رمز ورموز، چشمک و ابروگک به اطلاع بادار قبلی اش (

(KGB) می‌رساند تا نیروی پسپف نظامی اش از ضربات خورد کننده ی ارتش سوسیال امپریالیزم روس مصئون بماند ( همانطوری که هنگام هجوم طالبان وحشی در چهار آسیاب مواضع نظامی اشرا زیر نام " حفظ نیرو های خودی و سرشاخ ساختن مهاجمان طالبی با حریفان وابسته به مسکو و تهران یعنی ربانی ، مسعود و مزاری و... ) به برادران طالبی اش سپرد .

بلی بدینسان حکمتیار از آغوش سرد و متعفن خرس سفید و لرزان ( سوسیال امپریالیسم شوروی ) فرار کرده و به زیر بال (کرگس) " قوی پنجه" ی سازمان CIA امریکا قرار گرفت ، تا با شعبده بازی از کمک ششصد ملیون دالری آن در سال بیشترینش را در توبره ی خود واریز نماید.

بحران خونچکان افغانستان اگر به رقص دلکان سیاسی روس پایان کومیک و عبرتناک بخشید؛ در نضج کنونی اش رشته های نامرئی و گدی گک های ساخت ISI و CIA را به زودی قطع نموده و فرجام خفتباری را نصیب این میهن فروشان رسوا و بی آبرو [ از جمله حامد کرزی] خواهد نمود .  
زیر نویس

(۱)- جلادان معروف پرچمی که در شکنجه مجید کلکانی ، سید بشیر بهمن ، هدایت ( استاد مسجدی ) ، نادر علی ، میرویس ، قاضی ضیا وصد ها و هزاران زندانی دست داشتند عبارت اند از قیوم صافی عبدالله بچه سرور باشنده قریه ی اوستاکاران کوهستان [ مشهور به عبدالله رقصنده ] ، حمید شتاب معروف به کومه کته ، امین دست دراز معروف به امین جلاد ( برادر فاروق زرد آمر سیاسی وزارت داخله کارمل ) ، لطیف شریفی ، غنی پرچمی رییس عمومی تحقیق و قاسم خان عینک بی رحم و نهایت قسی القلب .